

خیلی خوب شد که قبل از من آقای مهندس جهانگرد سخنرانی کردند و من بدون مجامله عرض می‌کنم که نه تنها از سخنان ایشان استفاده کردم بلکه مطالب را سنجیده و اندیشیده یاغتم. ایشان به نکاتی اشاره کردند که معمولاً به آن توجه نمی‌شود. مهندسان چون به کار مهندسی خودشان مشغولند به آثار و نتایج و لوازم و شرایط تاریخی و فرهنگی کار خود نمی‌پردازند و نباید از آنها توقع چنین توجهی داشت. من در ضمن سخن به اشاره عرض می‌کنم که چه استفاده‌ای از فرمایشات ایشان کردم. فرهنگ و فناوری اطلاعات تعبیر مبهمی است. فناوری اطلاعات شاید قابل تعریف دقیق نباشد اما بر سر معنی و مفهوم و مصداق آن کم و بیش توافق داریم. چنانکه در مورد فرهنگ هم مد و رسم شده است که می‌گویند فرهنگ بیش از 500 تعریف دارد و اهل نظر در مورد آن اختلاف دارند و هر کسی چیزی از فرهنگ می‌گوید و اظهار امیدواری می‌شود که در این مورد توافقی حاصل شود و البته این امید و آرزو در مورد فرهنگ هیچ وقت برآورده نمی‌شود و توافق و تفاهم بدست نمی‌آید یعنی فرهنگ چیزی نیست که بشود آن را در یک تعریف گنجانند و با تعریف آن را معرفی کرد. این امر تقریباً به نظر محال می‌رسد. محال به معنی فلسفی اش عرض می‌کنم یعنی این تمنا، تمنای محال و بی‌وجهی است که بخواهیم امری را که فراگیر است و بر ما احاطه دارد تعریف کنیم.

تعریف همواره تعریف چیزی است که ما می‌توانیم بر آن احاطه پیدا کنیم. تعریف در محیط و قلمرو فهم و درک ماست. اگر چیزی خارج از درک و فهم ما باشد قابل تعریف نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم خدا چیست و کیست. معانی خوب و زیبا هم به بیان منطقی در نمی‌آید زیرا مشهورتر از خوب و متداول تر از آن هیچ چیزی نیست. همه هم خیال می‌کنیم که خوب را بخوبی می‌شناسیم و می‌دانیم که چیست ولی وقتی می‌پرسیم این بدیهی روشن و معلوم چیست بیان آن مشکل می‌شود. ما نمی‌دانیم چگونه باید خوب را تعریف کنیم اما در مورد فرهنگ و تکنولوژی اطلاعات من اطمینان دارم سخنرانان محترمی که اینجا سخن خواهند گفت هر کدام معنی خاصی از فرهنگ در نظر دارند و بر پایه آن معنی خاص سخن خود را ایراد خواهند کرد. آقای مهندس جهانگرد به روشنی بیان کردند که تکنولوژی اطلاعات فرهنگی خاص دارد. اینجا مطلب فرهنگ قدری روشن است. قبلاً هم اشاره کرده بودند به اینکه تکنولوژی اطلاعات را که ما نساختیم و وقتی خواستیم آن را بگیریم گرفتن آن با موانع و بهانه‌گیری‌هایی مواجه شد. ایشان توضیح دادند اما به اشاره بیان کردند که این مقاومت‌ها و نفی‌ها و ایستادگی‌ها قدری هم جنبه سیاسی داشته است. شاید هم بهتر باشد بگوییم که بیشتر جنبه سیاسی داشته است اما بدون فرهنگ هیچ چیز نمی‌توان گفت. همان مخالفتها و بهانه‌گیریها هم نشانه این بود که آمادگی و تهیو برای قبول تکنولوژی اطلاعات نبوده است چنانکه ما اینجا اول کامپیوتر خریدیم بعد فکر کردیم که چگونه باید از آن استفاده کنیم و چه فوایدی از آن عاید می‌شود. در ابتدا به عنوان چرتکه در بانک‌ها از آن استفاده کردیم بعد به تدریج قدری آموختیم که چه بهره‌هایی می‌توانیم از آن ببریم.

وقتی گفته می‌شود که تکنولوژی فرهنگ خاص خود دارد مراد اینست که یک نوع آمادگی برای قبول و برخورداری از تکنولوژی لازم است. در کشورهای توسعه نیافته یا بهتر است بگوییم در کشورهای در حال توسعه با تکنولوژی اطلاعات دارند به سمت توسعه می‌روند و عجب نیست که این توسعه بنحو نامتعادل و خطرناک صورت می‌گیرد و شاید کار در مواضع و مواقعی به فاجعه بکشد اما بهرحال تکنولوژی اطلاعات بسرعت در حال بسط است و این بسط همه جهان را بدون اینکه مجاللی برای تأمل بگذارد رو به نوعی توسعه می‌برد. این توسعه را می‌توان دوپینگ تکنیکی خواند. پس یک معنی این است که تکنولوژی اطلاعات مستقل از فرهنگ نیست و باید مسبوق به یک فرهنگ یا ملازم با آن باشد. تکنولوژی اطلاعات اقتضای فرهنگی خاص دارد و کم و بیش معلوم است که این فرهنگ چیست. این فرهنگ، فرهنگ مصرف‌اشیاء تکنیکی است هرچند که برای جهان توسعه نیافته این فرهنگ در همه جا بیک

اندازه گسترده نباشد اما می تواند و باید گسترش یابد.

هم اکنون هم این فرهنگ عنصر اساسی در فرهنگ عمومی همه جامعه هاست. وقتی از فرهنگ و تکنولوژی فناوری اطلاعات بحث می شود شاید بگویند این فرهنگ، فرهنگ اقوام جهان را ناپود می کند. در فلسفه، بخصوص در فلسفه معاصر بعضی صاحب نظران که کم و بیش در ایران هم شناخته شده اند، معتقدند که سنت ها به توسعه تکنولوژی و علم روی خویش نشان نمی دهند. مثلاً گنون منشاء علم و تکنولوژی جدید را شیطان می دانست. بنظر او علم و تکنولوژی جدید ما را از معارف حقیقی دور می کند. گروه دیگری هستند که فکر می کنند یا می پندارند که فرهنگ و تکنولوژی دو امر جوهری مستقل و متباینند یعنی فرهنگ یک امر ثابت است. تکنولوژی هم جای خود دارد و این هر دو حق است و هر دو را می توان مالک شد و در صورتی که لازم باشد باید بین این دو هماهنگی پدید آورد. این رأی بهمان نسبت که شیوع دارد نیندیشیده و ظاهر بینانه است.

یک رأی دیگر اینست که فرهنگ هیچ کشور و قومی با علم و تکنولوژی منافات ندارد. بر وفق این رأی بحث میان نسبت میان تکنولوژی و فرهنگ منتفی می شود. تکنوکراسی با این رأی مناسبت دارد که در حقیقت رأی مطاع در همه جهان و بخصوص در جهان توسعه نیافته است. در این وضع تکنیک بر فرهنگ مقدم شده است. علاوه بر سه نظری که عرض شد می توان نظر چهارمی را هم فرض کرد و آن این است که فرهنگ و فلسفه و تفکر با تکنولوژی ارتباط مستقیم ندارند یعنی نه این با آن میزان می شود و نه آن از این می زاید اما هر دو در باطن بهم پیوسته اند و وجود اولی شرط وجود و قوام دومی است. در پنجاه شصت سال اخیر ما به انحاء و صور گوناگون گرفتار این بحث بودیم که نظر و عمل چه ارتباطی با هم دارند. حرفهای زیادی هم در این زمینه زده شده که از آنها خرمی از سوء تفاهم به وجود آمده است. یکی از سوء تفاهم ها نالشی از این بوده است که ربط و ارتباط امور را به ربط و نسبت منطقی تحویل کرد یعنی وقتی میان چیزها نسبت منطقی ندیدند ربط و نسبت را منکر شدند گویی نسبت و نسبت ها منحصر به نسبت منطقی است مثلاً گفتند فلسفه و تکنیک ارتباط منطقی با هم ندارند. پیداست که با آموختن فلسفه، تکنولوژی پدید نمی آید و درس ها و یا مسائل فلسفه و تکنیک چندان از هم دورند که تصور نسبت میان آنها محال می نماید اما بحث این است که آیا برای بودن تکنولوژی و نظم تکنیک و حفظ آن شرایط فکری و تفکر خاصی لازم است یا کافی است که برویم تکنولوژی بیاموزیم و اطلاعات آن را خریداری کنیم. مطلب این است که تفکر اولاً حدود امکانات علم و عمل را معین می کند و ثانیاً به آدمی سکون و طمأنینه و اعتماد به نفس و عقل خاص می بخشد و راه نشان می دهد و می آموزد که چگونه چیزها در جای خودشان قرار می گیرند و می توانند در جای خودشان به کار بروند. این هم نظری است که در آن بنحوی نسبت میان فرهنگ و تکنولوژی اطلاعات بیان شده است اما اکنون که ما وارد در عصر تکنولوژی اطلاعات شده ایم یک نگاه دیگری هم می توانیم به این امر بکنیم. آنچه گفته شد بجای خود قابل تأمل است اما می توانیم بررسی کنیم که میان تفکر و تکنولوژی اطلاعات و آینده بشر چه مناسبتی وجود دارد و اگر اولی حذف شود تکنولوژی اطلاعات چگونه آینده بشر را رقم خواهد زد؟ سه پاسخ زودتر به ذهن متبادر می شود. پاسخ مشهور و شایع پاسخ متخصصان است. آنها خوشبینانه می گویند تکنولوژی اطلاعات مرحله کمال علم و فرهنگ بشر است و آینده خوبی برای بشر رقم خواهد زد و اگر تهدیدهایی هم باشد این تهدیدها را باید به فرصت تبدیل کرد. اگر بگویند که چگونه می شود تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد و مثال هایی بزنند و راهنمایی ها و راهگشایی هایی بکنند که چگونه و در چه مواردی تهدید به فرصت تبدیل شده است و می شود، سخنشان سخن خوب و موجهی خواهد بود و آدمیان نیز بدون زحمت و دشواری به فواید بزرگ دست پیدا می کنند. تهدیدها کم و بیش معلوم است که چیست اما فرصت ها حتی در وهم و خیال متعین نشده است. در مورد این فرصت ها نه فقط اهل نظر سخن ها دارند بلکه کسانی از میان کارشناسان هم به مشکلات توجه کرده اند. پژوهشهایی مثلاً در دانشگاه استنفورد شده و به این نتیجه رسیده اند که تکنولوژی اطلاعات آدمیان را به

تنبهایی و انزوا می کشاند و به افسردگی مبتلا می کند. بعضی هم نتیجه پژوهش را تعدیل کرده و گفته اند که نه، این تکنولوژی مردم را به افسردگی مبتلا نمی کند ولی در اینکه مردمان را به انزوا می برد حرفی نیست. آقای مهندس جهانگرد به نکته مهمی اشاره کردند و شاید به حکم تواضع از آن گذشتند و آن این است که تکنولوژی اطلاعات در خطی افتاده که تن را از ما می گیرد. ما به تصاویر تبدیل می شویم و با تصاویر سر و کار پیدا می کنیم. ما با علم مجازی (من نمی دانم که آیا درست است که لفظ Virtual را مجازی ترجمه کنیم؟ فعلاً ترجمه رایج آن مجازی است. نمی دانم بهترین ترجمه آن چیست) وارد عالم مجازی می شویم. آیا تکنیک و متافیزیک بهم رسیده اند؟ یا قدرت علمی- تکنیکی بشر بحدی رسیده است که با وهم خود هر تصرفی که بخواهد در ماده به عمل می آورد. این حادثه هرچه باشد، حادثه عجیبی است. آیا سخنی که از افلاطون تا نیچه بسط یافته است دارد تکرار می شود؟ افلاطون می گفت از تن رها می شویم و به عالم مثال سفر می کنیم. آنجا عالم عقل است. عالم دیدار آنجاست. بنظر افلاطون تن زندان نفس و عقل است و بشری که سقوط کرده و در ماده و تن گرفتار شده است باید به عالم جان پرواز کند اما وقتی به نیچه می رسیم او خوار دارندگان تن را ملامت می کند و نگاه داشت تن را تذکر می دهد. بیک اعتبار می توان گفت که نیچه موجب شده است که اخلاف او در قرن بیستم «تن» را بعنوان یک مسئله فلسفه کشف کنند. باعتبار دیگر هم می توان گفت که شاید او از دور می دانسته است که مدرنیته و تکنولوژی مدرن تن را نه از راهی که افلاطون آن را نفی کرد بلکه با تحویل آن به سلسله ای از روابط موهوم دور خواهد انداخت. البته هنوز در فلسفه معاصر مسئله تن و جان، بخصوص بعد از مریلوپونتی فرانسوی که او دوباره بحث تن را مطرح کرد، یکی از مسائل بسیار مهم شده است. من از فمینیسم و مسائلی که اخیراً در قلمرو آن مطرح شده است حرفی نمی زنم. اشاره کردم که بعضی فیلسوفان در بحث از اینترنت مسئله تن و جان و روان را به نحوی مطرح کرده اند. البته ما هنوز راجع به تکنولوژی اطلاعات جز آنچه شورای عالی اطلاع رسانی کرده است کاری نکرده ایم و نمی دانیم که با ما چه خواهد کرد و ما با آن چه می توانیم بکنیم. من هم شاید در این مورد زیاده روی می کنم ولی بهرحال باید مسئله تکنولوژی اطلاعات و سر و کار با آن را مطرح کرد و درباره آن اندیشید. بحث در معنی اخلاقی ترک تن نیست. افلاطون می خواست اصالت عالم عقل را اثبات کند. نیچه می دید که جهان علم و تکنیک چندان انتزاعی می شود که جان را خوار می دارد و تن را در عین تن پروری فراموش می کند. این فراموشی در تکنولوژی اطلاعات صورت صریح پیدا می کند.

گویی ما شروع کرده ایم که دوباره تن را نفی کنیم و به عالم مجازی برویم. عالم عقل افلاطون سایه ای داشت و دنیای ما سایه آن عالم بود گویی ما در مغاره ای هستیم که سایه های عالم حقایق روی دیوار آن نمایان می شود و این سایه ها در نظر ما واقعیت و موجود جلوه می کند. ما مثل کسانی هستیم که در سینما نشسته ایم و فیلم می بینیم. عالم ما عالم تصویرهاست. اصل تصویرها کجاست؟ اصل تصویرها در عالم بالا یعنی در عالم ایده و در عالم مثال است اما اکنون که به عالم مجاز و مجازی می رویم در قیاس با طرح افلاطونی جریان معکوس شده است. این بار ما هستیم که عالم تصاویر را می سازیم. این ما هستیم که از روی هیچ و بدون هیچ مثالی و با صرفنظر از موجودیت عالم، تصویرها می سازیم و خود را در پناه آن رها می کنیم. ما اکنون سایه عالم مثال نیستیم بلکه عالم تصاویر ساخته و پرداخته ما است. افلاطون می گفت ما که در زمین زندگی می کنیم ساخته و پرداخته عالم مثالیم. الان قضیه برعکس شده است. ما، مایی که هیچ کس نیست، مایی که هیچ تعینی ندارد هم سلطان و هم رعیت جهان مجازی است. این تصویرها به کدام شأن از زندگی ما پاسخ می دهند؟ این عالم مجازی با وجود و زندگی ما چه نسبتی دارد؟ این تصاویر همه زندگی ما یا جزء غالب زندگی ما شده است. ما اگر یک ساخت وجودی داشتیم و صرف گذران زندگی بودیم اصلاً به اینجایها نمی رسیدیم و در این بحث ها وارد نمی شدیم. اینها هم برای ما مشکل ایجاد نمی کرد ولی ما چیزی بیش از این هستیم. وقتی بحث از تکنولوژی می شود حتی وقتی صحبت از علم می شود همه به فایده نظر داریم و در حد خود این معنا درست است زیرا که بشر در گذران زندگی نمی تواند از فایده فارغ باشد و به فایده نیندیشد. بشر به بهبود زندگی می اندیشد و اندیشه بهبود زندگی را نمی توان نفی کرد اما آیا بشر محدود در همین اندیشه است؟ اگر بشر سودای سود و زیان دارد باید استعداد تمییز و تشخیص مصلحت و مضرت و سود و زیان

را هم داشته باشد. هیچ موجودی غیر از انسان از سود و زیان حرف نمی زند و حساب سود و زیان نمی کند. می گویند حیوانات هم سودمند و مضر را تشخیص می دهند. آنها در بعضی موارد که با شیء مفید یا مضر مواجه شوند، مفید بودن یا مضر بودن را در می یابند یعنی آنها وقت دقت ندارند بلکه هر جا در موقع و وضعی که هستند با درک بی واسطه سود و زیان را تشخیص می دهند. این انسان است که آینده بین و مصلحت اندیش است. فرشتگان و حیوانات مصلحت بینی و مصلحت اندیشی ندارند. انسان هم با مصلحت اندیشی انسان نشده و به فرهنگ دست نیافته است. انسان چون تفکر و فرهنگ دارد معاش خود را سامان می دهد و البته نظم معیشت و معاملات هر زمانی و هر دورانی شکلی و صورتی داشته که آن شکل و صورت جلوه فرهنگ و تفکر بوده است. در دوره جدید هم فرهنگ و تفکر که در ظاهر با تکنیک هیچ ارتباطی ندارد تکنیک و جهان تکنیکی را پدید آورده یا زمینه پیدایش این جهان شده است. فلسفه و تفکر جدید و از جمله آنها فلسفه کانت تکنولوژی نیست اما علم و مدیریت و سیاستی که بر اثر آن بوجود آمده تکنیک است. البته تکنیک را با ابزار و اشیاء تکنیک اشتباه نباید کرد. مدیریت و علم و سیاست و حتی شئونی از فرهنگ هم به ذات تکنیک تعلق دارند. تکنیک امری وراء ابزار تکنیک است. ابزار را ما بکار می بریم اما تکنیک در اختیار ما نیست. البته ابزار هم یکسره در اختیار ما قرار ندارند ولی ظاهر اینست که آنها ملک و داشته ما هستند و می توانیم آنها را بخریم و بفروشیم و بکار ببریم. اگر اشیاء تکنیک ملک ما هستند تکنیک ملک ما نیست. تکنیک کار خود را انجام می دهد و به راه خود می رود و در زمان گردش چرخ زندگی به گردش آن وابسته شده است. نکته ای که در مورد تفکر و تکنیک گفتم ما را از بحث اصلی جدا و دور کرد.

می گفتم که یکی از حوادث مهم در تاریخ جدید ورود به عالم مجازی و جدا شدن و قطع ارتباط با تن و تنهایی است. شاید عجیب بنمایند که در عالم تکنیک و تصرف در ماده بگویند بشر از تن جدا مانده است. این معنی را به دشواری می توان توضیح داد. اجمالاً می گویم که آدمی سه شأن و ساحت دارد و در هر دوره ای از تاریخ یکی از این ساحت ها غالب می شود. سه ساحت عبارتند از ساحت معاش و ادب دنیا، ساحت ادب دین و ساحت ادب حق یا ساحت های شریعت و طریقت و حقیقت یا علم و فلسفه و معرفت قلبی و . . . یعنی آدمی علاوه بر ساحت معاش که ساحت زندگی هر روزی و سودای سود و زیان و مصلحت و مضر است، ساحت های دیگری نیز دارد. در شرایطی ما می توانیم و باید فارغ از مصلحت بینی و فارغ از سودای سود و زیان حکم کنیم. کانت این معنی را در اخلاق و حتی در هنر قاعده و اصل قرار داد. بنظر او ما موجودی هستیم اخلاقی که فارغ از سود و زیان تکلیف اخلاقی را در می یابیم. اگر در فعل خود سود و زیان را در نظر آوریم اخلاقی نیستیم. اخلاق ورای سود و زیان و مصلحت بینی است. این نظر کانت است و کانت فیلسوفی است که بنیانگذار تمدن جدید و آموزگار مدرنیته است. او راهگشاست و اگر تعلیمات او نبود ما نمی دانیم تاریخ غربی چه سیری پیدا می کرد. نمی گویم کانت بر حسب اتفاق به وجود آمده است. او در تاریخ غربی مقامی دارد که می توان گفت اگر تعلیماتش نبود شاید هیچ یک از سازمان ها و نهادهای فعلی جهان جدید نمی توانست وجود داشته باشد. ره آموزی فلسفه در کار علم و تکنیک و سیاست در نظر من امر روشن و بدیهی است. آینده بشر در خریداری و بدست آوردن تکنولوژی و مصرف اشیاء تکنیک خلاصه نمی شود بلکه بشر چون تفکر دارد صاحب تکنولوژی شده است. چنانکه گفته شد بشر یک ساحت دیگری هم دارد که وراء اخلاق است و از اخلاق هم بالاتر است و آن ساحت، اخلاق و اخلاقی بودن بشر را ممکن می کند و آن، ساحت حق بینی است. آنجا ساحت تفکر و ساحت فراغ است. اینجا اگر وارد این مبحث شوم موجب تصدیق بیشتر می شوم. این مقدمه را گفتم تا مقدماتی برای اثبات این معنی پیدا کنم که چگونه در دوران غلبه ساحت معاش و مصلحت از تنهایی آدمی و جدا شدن او از تن سخن می گوئیم. همه می پذیریم که در عصر تکنولوژی اطلاعات بسر می بریم. من نمی توانم به عنوان دانشجوی فلسفه خوشحال باشم که علم به اطلاعات تبدیل شده است. توجه کنیم که با این تحول ارزشها در هم می ریزد و مهم و غیر مهم از بین می رود. اطلاعات کالاست. اطلاعات را می توان خریداری کرد. با نظر در وضع خرید و فروش اطلاعات می توان دریافت که اطلاعات به سمت قدرت میل کند. در جایی که امکانات و شرایط پژوهش وجود دارد تکنولوژی هم هست و البته بهتر می توان از اطلاعات استفاده کرد و شاید مردمی هم نتوانند به

درستی از این اطلاعات استفاده کنند. بهر حال این حادثه مبارکی نیست که علم به اطلاعات مبدل شده است. درست است که در این شرایط بسیاری از کارها و مخصوصاً بهره برداری ها و برخورداری ها آسان شده است. اکنون اینکه بعضی فیلسوفان از صد سال پیش می گفتند تکنیک علم است و علم تکنیک است با تبدیل علم به اطلاعات در عمل هم ثابت شده است ولی ما اکنون در سودای اثبات مدعیات خود نیستیم. در شرایط کنونی باید در اندیشه تاریخ و آینده بشر بود. در این بحیوچه ای که ما هستیم اگر بدانیم و تذکر داشته باشیم که بشر موجودی نیست که بتواند منحل در فناوری شود می توانیم از این فناوری بهره برداری کنیم. فناوری اطلاعات و بطور کلی تکنیک و تکنولوژی در حیات بشر به مرحله ای از بسط رسیده است که بدون توجه به مقدمات فلسفی نیز می توانیم تصدیق کنیم که تکنیک در اختیار ما و مال ما نیست. اگر حقیقتاً به این معنی و به نسبت خود با تکنیک تذکر پیدا کنیم این تذکر می تواند ما را نجات دهد و قادر کند که با تکنولوژی، به نحوی کنار آئیم. اگر می پنداریم که ما زمام تکنولوژی را در دست داریم و آن را به هر راهی که بخواهیم می توانیم ببریم بدانیم که تکنولوژی زمامش را به دست ما، مای فارغ از تفکر و تأمل نمی دهد بلکه تکنیک به راه خود می رود و ما را بیشتر در این پندار فرو می برد که ما همه کاره هستیم، ما همه چیز دانیم. تکنولوژی مال ماست. این پندار غالب و شایع که تکنیک مال ماست و ما اختیار داریم و می توانیم هر استفاده ای از آن بکنیم و مطلوب ترین استفاده ها را از آن می کنیم و از شرور و مفاسد آن پرهیز می کنیم و اجازه نمی دهیم که در راه بد به کار برود، از آثار و جلوه های مکرر تاریخ و غفلت از غلبه تکنیک است. این وضع در صورتی می تواند دوام یابد که ما تذکر به شأن و مقام انسانی و حقیقت خود داشته باشیم.

در وضع غفلت، آدمی همه چیز را به تکنیک سپرده است. تکنولوژی دیزیتال یکسره عدد و محاسبه است. در این عالم هرچه هست مجاز است. مجازی که مللک و میزان و حتی منشاء انتزاع در جایی ندارد. دیروز آدمی با طرح ریاضی به جهان صورت مناسب یا نامناسب می داد. اکنون زمان، زمان غلبه و صورت دادن به جهان نیست. اگر دیروز ریاضیات و طرح فیزیک ریاضی بصورت تکنولوژی در می آمد اکنون این تکنولوژی است که صورت وهمی و مجازی پیدا می کند و ما نیز در این صورت شریک می شویم. دیروز تن با داشتن اشیاء تکنیک و مصرف آنها متمتع می شد. اکنون تن در برابر یک صفحه کوچک از یاد رفته است و همه چیز در یک عالم مجازی جستجو می شود. تن و جان هر دو در عالم مجازی معلق است. آدمی که پیش از این به زمین و آسمان تعلق داشت اکنون در عالم مجازی مقام کرده است یا می پندارد که می تواند مقام کند. بدی و سرگرمی و عشق و امید و کسب و کار او همه در عالم مجازی صورت می گیرد. تکلیف درست و نادرست و عهد و وفای او هم در این عالم معین می شود. در خوب بودن یا بد بودن این عالم بحث نمی کنیم اما ساده لوحی است که آن را کمال همه عوالم و بهترین آنها بدانیم. قبلاً اشاره شد که کسانی این عالم را با عالم افلاطون که در آن تن را در قبال عالم مثالی به چیزی نمی گیرند قیاس کرده اند. درست است که تن در عالم مجازی فراموش می شود اما این عالم، عالم مقعول افلاطونی نیست بلکه می توان آن را صورت نهایی جهان دکارتی دانست. دکارت تن و روان را دو جوهر متباین دانست و بنای عالم بشری را بر خودآگاهی که خود آگاهی روان است قرار داد. در طرح دکارتی عالم هم تن و ماده اهمیتی بیش از آنچه در عالم افلاطونی داشت، ندارد. تفاوت اینست که عالم عقل و روان دکارت شباهت به عالم وسطای افلاطونی یعنی عالم ریاضیات دارد. عالم علم و خودآگاهی دکارتی اگر از ابتدا عالم مجازی نبوده است استعداد تبدیل به چنین عالمی را داشته است چنانکه می توان گفت نیچه در حقیقت در برابر دکارت از تن و حقوق آن دفاع کرده است. با پیش آمد عالم دکارتی و اصلت یافتن خودآگاهی در زندگی بشر است که صرافت طبع و طبیعی زیستن تحت المشاع طرحهای علمی تکنیکی می شود. صرافت طبع را با غفلت اشتباه نکنیم چنانکه عالم طراحی شده علمی تکنیکی جهان روزمرگی فرد منتشر است نه جهان تذکر و بیداری. توضیح مطلب اینست که آدمی دو نسبت با موجودات دارد یا موجودات برای آدمی دو نحوه وجود دارند. در نسبت اول آدمی بصرافت طبع یا موجودات بسر می برد اما در نسبت دوم موجودات در برابر او قرار می گیرند و بصورت مسئله در می آیند. پیداست که همیشه و همواره این هر دو نسبت بوجه است اما در جهان دکارتی که جهان جدید صورت بسط یافته آنست، طبع بشر نیز تابع خودآگاهی می شود. در این عالم غفلت و

مشغولیت ممکن است به نهایت برسد و مردمان دیگر وقتی برای خلوت کردن با خویش و غمخواری خویشتن نداشته باشند و البته این وضع با صرافت طبع تفاوت دارد. در اینجا مجال توضیح این نکته دشوار نیست. مختصر اینکه وقتی خودآگاهی بصورت جهان اطلاعات مجازی در می آید آدمی از وجود و تن خود و از زندگی طبیعی رها می شود و یکسره به عالم وهم و مجاز می پیوندد. اگر فرهنگ فضایی است که بشر در آن می تواند با آسمان و زمین پیوند و ارتباط داشته باشد در عالم مجازی اثر فرهنگ کم و کمتر می شود یا فرهنگی مناسب جهان مجازی قوام می یابد. با پدید آمدن این فرهنگ نسبتی که تاکنون میان تفکر و فرهنگ و معاش وجود دانشت معکوس می شود. از این پس فرهنگ و تفکر تابع عادات زیستن در عالم مجازی است.